

<b>۱ هایل: ترسناک</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی نادرست</b>
آن که به دردی دایم و علّتی هایل مبتلا باشد و به هیچ تأویل خلاص نیابد. (خارج از کشور- ۸۹)	- شرح واقعه‌ی حایل به کدام زبان داده شود که شدّت صدمت و صولت سطوت آن راه عبارت بسته است. (تجربی- ۸۵) - یکی از ملوک را مرضی حایل بود که اعادت ذکر آن ناکردن اولی (تجربی- ۸۹) - تا به برکات خلوص و یک‌دلی و میامن هم‌پشتی و معاونت از چندین ورطه‌ی حایل خلاص یافتند. (خارج از کشور- ۸۸)
<b>۲ هایل: مانع، حجاب</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی نادرست</b>
آن حایل میان کفر و دین بود.	خرگوش گفت: از آن‌گه که هایل فراق در میان آمد و ریسمان لقا به انقطاع رسید به گوشه‌ی عزلت افتاده‌ام (زبان- ۸۷)
<b>۳ صواب: درست</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی نادرست</b>
- از این اندیشه‌ی ناصواب در گذر. (زبان- ۸۹) - پادشاه موقّق آن است که کارهای او به اینار صواب نزدیک باشد و از طریق مضایقت دور. - صواب آن است که صاحب حق را مظفّر شمرد. (زبان- ۸۹)	- مگر ثواب باشد که بونصر مشکان که دارای عقار فراوانی است نیز اندر میان باشد. (زبان- ۸۵) - حالی به ثواب آن لایق‌تر که مهمّات را خوار شمرده نیاید. (هنر- ۸۸)
<b>۴ ثواب: پاداش</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی نادرست</b>
آن که سعی او به مصالح دنیا مصروف باشد، زندگانی بر او وبال گردد و از ثواب آخرت بماند. (خارج از کشور- ۸۹) سه تن آرزوی چیزى برند و نیابند: مفسدی که ثواب مصلحان چشم دارد. (خارج از کشور- ۹۰)	گاه مجرمان را صواب کردار مخلصان ارزانی می‌دارند. (تجربی- ۸۶)
<b>۵ نواهی: نهی‌شده‌ها، منکرات، زشتی‌ها</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی نادرست</b>
و هر پادشاه را که همه‌ی ادوات مُلک مجتمع باشد و بنای اوامر و نواهی او بر بنیاد تأمل و مشاورت آرمیده باشد، مُلک او از استیلاى دشمنان مصون ماند. هر آن‌چه از اوامر و نواهی فرمودی. (سراسری تجربی- ۹۱)	تو همیشه بر طاعت اوامر من اقبال نموده‌ای و از نواهی امتناع کرده. (خارج از کشور- ۸۸)
<b>۶ نواهی: (چ نامیه) نامیه‌ها</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی نادرست</b>
چه امارت نواهی و مزید ارتفاعات و تمهید اسباب معیشت به عدل متعلق است.	و آن نواهی از فساد و تباهی آن غدار پاک گردانید. (زبان- ۸۶)

۷	<b>منصوب: آن‌که برای انجام کاری به مقامی گماشته شده است، نصب کرده شده</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
خواجه احمد به وزارت منصوب شد.	خواجه احمد به وزارت منسوب شد. (زبان - ۸۵)
۸	<b>منسوب: نسبت داده شده</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
احتیاطی تمام فرموده است تا به کامکاری سلاطین و تهوّر ملوک منسوب نگردد و حکمی که در حقّ او رانند از مقتضای عدل دور نباشد.	به نادانی و غفلت منصوب گردم. (هنر - ۸۶) هرگاه که به قصد و عمد منصوب نباشد مجال استعفا ... فراخ‌تر است. (ریاضی - ۹۱)
۹	<b>گذارن: قرار دادن</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- دل قوی‌دار و معاینه‌ی خویش را به زرق و شعوزه فرونگذار. (زبان - ۸۸) - تو خبر نداری و به این طمع کار علم خویش فروگذاری و از علم دور افتی.	عنان سخن به من سپاری و مناظره‌ی او با من گزاری. (تجربی - ۸۶) آن را که خواهم بردارم و آن را که خواهم فروگذارم. (هنر - ۹۲) و وضعی‌تر صدقا آن است که در حال شدت و نکبت صداقت را مهمل گزارد (انسانی - ۹۲)
۱۰	<b>گذارن: به جای آوردن، انجام دادن</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
- ثبات قدم در راه خدمت‌کاری و حق‌گزاری به جهانیان نمایم. (زبان - ۸۷) - شکر نعمت‌های او گزاریم. - اگر کسی همه‌ی عمر به صدق دل نماز گزارد.	تا حقّ نعمت گزارده آید و کار از سامان نیفتد. (زبان - ۸۵) و از حقوق پادشاهان بر خدمت‌کاران گذارد حقّ نعمت است. (هنر - ۹۱) باید قدر دانند و شکر آن به سزاتر بگذارند. (زبان - ۹۲)
۱۱	<b>برائت: بی‌زاری، تنفر، بری بودن از جرم، عیب، تهمت و مانند آن‌ها</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
برائت ساحت و فرط مناصحت و صدق اشارت و برکت دیدار من معلوم خواهد شد. (ریاضی - ۸۹)	با براعت و بی‌زاری روی به مذمت و وقیعت من آوردند. (تجربی - ۸۸)
۱۲	<b>براعت: برتری یافتن در دانش و ادب، درگذشتن از همگان، برتری</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
اسم و شهرت نوبت میمون که روز بازار فضل و براعت است، بر امتداد ایام جاودانگی گردانید. (هنر - ۸۸)	اختر آسمان برائت و گوهرکان بلاغت و استاد فضلی ماوراءالنهر بود. (تجربی - ۸۹) سرای قناعت از برای برائت شجاعت او پردازیم. (زبان - ۹۲)
۱۳	<b>غربت: دوری</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
تا جایی که خلق از مکاید فعلش برفتند و راه غربت گرفتند. (تجربی - ۸۹)	ایزد تعالی موهبت محبت تو در چنین قربتی ارزانی داشت مرا و از چنگال محنت فراق بیرون آورد.

<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
<p>هر دو مزید غربت، از دیگر خواص خدم مرتبه‌ی تقدّم یافته بودند و رجوع معظّمات امور با ایشان بود. (زبان - ۸۶)</p> <p>- و هر روز مقامی دیگر در بساط غربت به تازگی می‌یافت تا قدم راسخ گردانید و از جمله‌ی مشیران و محرمان گشت (زبان - ۸۷)</p>	<p>مَنّت خدای را، عزّوجلّ که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت. (ادبیات فارسی ۳، درس ۱)</p>

<b>۱۵ مذموم: نکوهید، سرزنش شده</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
<p>بد سیرت مضموم طریقت را به تکلف بر اخلاق مرضی آشنا نتوان کرد. (هنر - ۹۱)</p>	<p>اگر شخص پلید تو را بارها بسوزند و دریاها بر آن برانند، گوهر ناپاک و سیرت مذموم تو از قرار خویش نگردد.</p> <p>خدعه و تزویر همه صفات مذموم اخلاقی هستند. (ادبیات فارسی ۲، درس ۱۴)</p>

<b>۱۶ مضموم: ملمق شده، ضمیمه شده</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
<p>دیگر کتب به آن مذموم گردد.</p>	<p>به هندوستان چنین کتابی است و می‌خواهیم که به این دیار نقل افتد و دیگر کتب هندوان بدان مضموم گردد.</p>

<b>۱۷ تعلّم: علم آموختن</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
<p>تا رنج تآلم و تفحص هر چه تمام‌تر نباشد، در سخن این منزلت نتوان یافت. (زبان - ۸۸)</p>	<p>و فایده در تعلّم، حرمت ذات و عزّت نفس است، پس تعلیم دیگران همه کس را منفعت حاصل کند.</p>

<b>۱۸ تآلم: دردمندی، رنج</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
<p>خرگوش به برکت خرد پیش‌بین زنگ تعلّم و رنج از خاطر زدود و حجاب بین خود و خطر، حایل کرد.</p>	<p>هر چند تآلم زیادت می‌کنم، گمان من در وی نیکوتر می‌شود و ندامت و تآلم بر هلاک وی بیش‌تر.</p>

<b>۱۹ امارت: امیری کردن، فرمانروایی کردن</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
<p>- چون امیری و حاکمی به عمارت و حکومت ولایتی رود، اهل آن‌جا مطلوب خود را در هر کسوت که متضمّن مصلحت خود دانند به عرض رسانند. (تجربی - ۸۵)</p> <p>- اعیان آن شهر فراهم آمدند تا کار عمارت بر کسی قرار دهند که مَلِک ایشان را وارثی نبود. (ریاضی - ۸۷)</p>	<p>استحقاق وی به رُتبت پادشاهی و منزلت امارت معلوم و استقلال وی تقدیم ابواب سیاست و تمهید اسباب ایالت را مقرر.</p>

<b>۲۰ عمارت: آبادکردن، بنا کردن، ساختمان، بنا</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
<p>یکی از ملوک با تنی چند از خاصّان در شکارگاهی به زمستان از سرای و امارت دور افتاد.</p> <p>بلای مرگ را چون هنگام فرود آید، راه بدان امارت عالی چنان یابد که بدان کومه‌ی مختصر. (خارج از کشور - ۹۱)</p>	<p>خانه‌ی دل ما را از کرم عمارت کن / پیش از آن‌که این خانه رو نهد به ویرانی (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۳)</p> <p>در عمارت دستی چون ابر نیسان مبارک دارد. (زبان - ۹۲)</p>

۲۱	<b>آمارات: نشانه‌ها، نشانه‌ها (جمع آماره)</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
امارات آن بر خود ظاهر نگردانید و هیچ اضطراب ننمود.	پادشاه‌زاده‌ای را که علامات اقبال و عمارات در افعال وی واضح است و ... (زبان - ۹۲)
۲۲	<b>فراغ: آسایش</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
در طلب رضای فراغ دوستان سعی پیوندد. (زبان - ۹۰)	اگر جان و نفس فدای ذات و فراق او نگردانیم به کفران نعمت متهم شویم.
۲۳	<b>فراق: دوری، جدایی</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق (ادبیات پیش‌دانشگاهی، درس ۱)	با هزار سوزش فراغ و آرزومند اشتیاق، شرح واقعه‌ی ... به کدام زبان داده شود. (تجربی - ۸۵)
۲۴	<b>سمین: چاق</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
موجودی بود چاق و سمین.	- گاوی نمین و فربه در چراگاهی روزگار می‌گذراند.
۲۵	<b>ثمین: گران‌بها</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
ابله‌ی را دیدم سمین، خلعتی ثمین در بر و مرکبی تازی در زیر ران و غلامی از پی دوان. (تجربی - ۸۹)	- سخنان نغز و سمین سخنور همه را به التهاب و هیجان آورده بود.
۲۶	<b>عاجل: به شتاب آینده</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
راحت عاجل به تشویش محنت آینده تیره کردن خلاف رای خردمندان است.	مثال: اگر چه در آجل توقفی رود، عذاب آینده بی‌شبهت منتظر باشد.
۲۷	<b>آجل: آینده</b>
مثال: اگر چه در عاجل توقفی رود، عذاب آجل بی‌شبهت منتظر باشد. (تجربی - ۹۰)	
۲۸	<b>غدر: میله، مکر، فریب</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
تا دلایل غدر و خدیعت و مکر او ظاهر گشت. (زبان - ۸۵)	تا دلایل قدر و مکر او ظاهر گشت. (زبان - ۸۶)
روزگار انصاف گاو بستد و دمنه را رسوا گردانید و غدر و شعوه‌ی او بر شیر معلوم گشت. (هنر - ۹۱)	
۲۹	<b>قدر: ارزش</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
به نزدیک اهل مروت بی‌قدر و قیمت گردیم. تا خصم بزرگوار قدر و کریم نباشد اظهار قدرت و شوکت روا ندارد. (تجربی - ۹۲)	[هر فرمان را] آن صدر با غدر بل آن بدر هر صدر، پیش از ادای وحی همی خواندی. (تجربی - ۹۲)
۳۰	<b>سفیر: فرستاده</b>
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی نادرست
پس سفیری به بارگاه پادشاه فرستادند به همراه هدایای بسیار.	زاغ این سخن بشنود و بی‌واسطه‌ی صغیر و مشیر در محضر حاضران زبان بگشود. (خارج از کشور - ۹۰)

<b>۳۱ صفییه: صدای بلند</b>	
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
پرنده، آن جا همی نشست و سفیری می زد.	آن که او آواز مرغ آموخته است، او مرغ نیست، صیاد مرغان است، بانگ و سفیری می کند تا او را مرغ دانند.
<b>۳۲ نقض: شکستن، شکستن عهد و پیمان</b>	
<b>کاربرد املائی نادرست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
غافل تر ملوک آن است که در اهتمام رعایا نکوشد و عهود و موثقیق ملک را نغز گرداند. (انسانی- ۹۲) اندیشه‌ی نغز عهد و خلاف وعد می کرد. (زبان ۸۵ و ۸۶)	هر که ملک را بر غدر تحریک نماید و نقض عهد را در دل او سبک گرداند، یاران و دوستان را در بلا نهاده باشد. اگر خلاف آن چه در هنگام اسارت گفته‌ام، مبادرت ورزم، در وقت خلاص و فراغ به نقض عهد، متهم گردم.
<b>۳۳ نغز: نیک، خوب</b>	
<b>کاربرد املائی نادرست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
سخن‌ها و عذرهای نقض که می نهد و مخلص‌های باریک می جوید.	درد پرده‌ی غنچه را باد بام / هزار آورد نغز گفتارها (ادبیات پیش‌دانشگاهی- درس ۱۱)
<b>۳۴ صلاح: شایسته و مناسب بودن امری، مصلحت، نیکوکاری</b>	
<b>کاربرد املائی نادرست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
چون اولوالامر از سلاح و فساد ایشان واقف نباشند، مطالب ایشان را به اجابت مقرون گرداند. (تجربی- ۸۵)	اهل آن مکان صلاح کار در آن دیدند که شیران را بکشتند.
<b>۳۵ طبع: سرشت، طبیعت، ذوق</b>	
<b>کاربرد املائی نادرست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
- برای ایام محنت و روزگار مشقت گنجی سازم تا شادی دل و فرح تبع من از آن بیفزاید. (هنر- ۸۶) - از خاکساران متواضع هیچ کس را این فروتنی و سلامت تبع نیست که شتر راست. (خارج از کشور- ۸۸)	یک نفر نویسنده که در عهدی مشهور و سبکش مطبوع طبع همگان است در عهد دیگری چندان اعتباری به سبک او نمی گذارند.
<b>۳۶ غالب: پیره، مسلط</b>	
<b>کاربرد املائی نادرست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
همیشه اجل بر امل قالب دارد. (زبان- ۸۹)	هوا بر احوال ایشان غالب و خطا در افعال ایشان ظاهر (تجربی- ۸۶) حسرت و المی بر من غالب و مستولی گردد. (هنر- ۹۱)
توجه: قالب: شکل، صورت مثال: پس اشعار نیکو در قالب غزل سروده	
<b>۳۷ ثنا: ستایش</b>	
<b>کاربرد املائی نادرست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
سه تن آرزوی چیزی برند و نیابند: مفسدی که ثواب مصلحان چشم دارد و بخیلی که سنای اصحاب مروّت توقع کند. (خارج از کشور- ۹۰)	پس از ثنای جمع لب به سخن گشود.
توجه: سنا: روشنایی، روشنی	
<b>۳۸ معونت: یاری، همکاری</b>	
<b>کاربرد املائی نادرست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>
در کسب منافع و دفع مضار مؤونتی و مظاهرتی واجب دارد. (زبان- ۹۰)	و در تخلص تو از آن معونت و ... روا نبیند. (هنر- ۹۰) مرا هیچ تدبیر موافق تر از صلح دشمن نیست که در ورطه‌ی بلا مانده است و بی معونت من از آن خلاص نتواند یافت. (زبان- ۹۱)

<b>۳۹</b>		<b>متابعت: پیروی کردن</b>	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست	از متابعت من اعراض کردند... (تجربی - ۸۸)	کاربرد املائی نادرست
امروز که زمانه در اطاعت و فلک در مطابعت رای و رایط سلطان عادل است... (هنر - ۸۸)			
<b>۴۰</b>		<b>مطابعت: فرمان بردن</b>	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست	سر ایشان کبوتری بود که او را مطوّفه گفتندی و در طاعت و مطابعت او روزگار گذاشتندی. (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۴)	کاربرد املائی نادرست
خواهد که خلائق او را متاوعت و متابعت نمایند. (تجربی - ۸۵)		و از حقوق پادشاهان تقریر ابواب مطابعت است. (هنر - ۹۱)	
توجه: املائی این دو واژه «متابعت و مطابعت» را که با یک معنی به کار می‌روند، با یک‌دیگر اشتباه نگیرید.			
<b>۴۱</b>		<b>ذلت: فطا، لغزش</b>	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست	- آدمیان را از روی لغزش و ذلت یا از روی غضب از این نوع حادثه‌ها افتد.	کاربرد املائی نادرست
گاه ناصحان را به عذاب ذلت جانیمان مؤاخذه می‌نمایند. (تجربی - ۸۶)		- بی‌ذلت و بی‌گناه محبوسم (ادبیات فارسی ۲، درس ۲۲)	هیچ کس از سهو و ذلت مصون و معصوم نتواند بود. (ریاضی - ۹۱)
<b>۴۲</b>		<b>مظاهرت: پشتیبانی کردن، یاری کردن، حمایت</b>	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست	این است داستان موافقت برادران و مظاهرت ایشان در مسرت و مصیبت که هر یک در حوادث ایّام و مصایب زمانه به جای آوردند. (خارج از کشور - ۸۸)	کاربرد املائی نادرست
و در تخلص تو از آن معونت و مظاهرت روا نبیند. (هنر - ۹۰)			به طمع معونت و مظاهرت، مصالحت من بپذیرد و هر دو را به برکات راستی نجاتی حاصل آید. (زبان - ۹۱)
<b>۴۳</b>		<b>حمیت: مروّت، مردانگی</b>	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست	درویشی اصل بلاها و داعی دشمنیگی خلق و و زایل‌کننده‌ی زور و حمیت است. (هنر - ۸۷)	کاربرد املائی نادرست
اگر از روی دین و حمیت کوششی پیوسته آید، برکات و ثواب‌های آن را نهایت صورت نبندد. (ریاضی - ۸۹)		شیر گفت: هرگاه شفقت و حمیت گاو یاد کنم، حسرت مستولی گردد. (هنر - ۹۱)	
<b>۴۴</b>		<b>ستوران: جمع ستور، چهارپایان</b>	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست	در نواحی روستای او دو شیر پدید آمدند و ستوران را می‌کشتند. گرمایی سخت و تنگی نفقه و علت نایافت و ستوران لاغر و مردم، روزه به دهن. (ادبیات فارسی ۳، درس ۷)	کاربرد املائی نادرست
غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست اما گاه که علف سطوران است به تبع آن هم حاصل آید. (زبان - ۸۹)			
توجه: سطور: جمع سطر مثال: در کتاب تاریخ بیهقی، از خلال سطور آن با روحیات و کردار هریک از ایشان آشنا می‌شویم. (ادبیات فارسی ۳، درس ۷)			
<b>۴۵</b>		<b>تأمل: درباره‌ی امری به دقت فکر کردن، درنگ کردن در کاری</b>	
کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست	این کتاب بر ذکر و اظهار بعضی از آن مشتمل است، تأملی به سزا رود، شناخته گردد. (زبان - ۸۵)	کاربرد املائی نادرست
- من آن راجح سخن قاصر فعملم که در خوانتم کارها تعمّل کافی نکنم. (ریاضی - ۸۵)			- از فواید تدبّر و تعمّل غافل باشد تا از فرط استیصال کار او به وخامت رسد. (ریاضی - ۸۸)
			- خردمند باید که در این حکایت به نور عقل تعمّلی کند. (خارج از کشور - ۸۸)
			هر آنچه فرمودی از سر تعمّلات درونی و فراست بود. (تجربی - ۹۱)

کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
ملک زاده جواب نیکو و به وجه گفت و از نَصَب خویش ایشان را اعلام داد. (ریاضی - ۸۷) که به حسب و نصب ایشان التفات ننماید. (زبان - ۸۸)	و نَسَب او به بزرگان می‌رسید.
توجه: نصب: گماشتن، قرار دادن یا گذاشتن چیزی در جایی مثال: به نصب ایشان همت گماشت.	

۴۷ غمز: سفن‌پینی کردن، آشکار کردن راز کسی، اشاره کردن به پیشم و ابرو

کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
باد صبا در میان غمزی می‌کرد. (تجربی - ۸۸)	هول ارتکابی کردی و این غدر غمز را مدخلی نیک باریک جستی. (هنر - ۹۰)

۴۸ مضر: محل مضر، منزل، اقامت در شهر

کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
انواع هول و خطر و هزینگی حذر و مشقت سفر بر حریص آسان‌تر از دست‌درازی برای قبض مال بر سخی. (ریاضی - ۸۸)	روزگاری دراز در کسب مال زحمت‌های سفر و حضر کشیده‌ام و حلق خود را به سرینجه‌ی گرسنگی فشرده. (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۱)
توجه: ۱- «سفر و حضر» غالباً با هم در جمله به کار می‌روند. ۲- حذر: دوری کردن	

۴۹ خوار: بی‌مقدار، بی‌ارزش

کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
ملک از استماع این نصیحت امتناع نمود و سخن مشیر بی‌نظیر خار داشت. (زبان - ۸۹)	عاجزتر ملوک آن است که مهمات ملک را خوار دارد. (تجربی - ۹۰)

۵۰ مهمل: بیهوده، بی‌معنی، کلام بیهوده و بی‌معنی

کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
- جانب حزم را محمل نگذارد. (زبان - ۸۶) - موضع حزم و احتیاط را محمل گذارد. (تجربی - ۹۰)	این‌قدر مهمل گفت که سررشته‌ی امور از دستمون رفت. (ادبیات فارسی ۳، درس ۳)

۵۱ مزه: دوراندیشی، هوشیاری

کاربرد املائی درست	کاربرد املائی درست
کاربرد املائی نادرست	کاربرد املائی درست
بقا و فراغ ملک و سطوت سلطنت بی‌هضم کامل و عدل شامل ممکن نباشد. (هنر - ۸۸)	- جانب حزم را مهمل نگذارد. (زبان - ۸۶) - اگر اهمالی نمایم از حزم و احتیاط دور باشد. (هنر - ۸۶) - هر که قاعده‌ی کار خود بر ثبات حزم و وقار نهد، عواقب کار او مبنی بر ملامت و مقصور بر ندامت باشد. (ریاضی - ۸۸)

توجه: هضم: گوارش

<b>۵۲</b>		<b>مرضی؛ پسندیده</b>
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>	
- و پسندیده‌تر اخلاق ملوک، رغبت نمودن است در محاسن صواب و عزیز گردانیدن خدمت‌کاران مرزی اثر. (ریاضی - ۹۰)	- پسندیده‌تر اخلاق ملوک، عزیز گردانیدن خدمت‌کاران مرضی اثر است. (تجربی - ۸۶)	
- تا در دفع مهمات با یک‌دگر دست در دست هم نهند و چندین ثمرات مرزی شامل گردد. (خارج از کشور - ۸۸)	- واثق به وفای روزگار به رغبتی صادق به کار بندگی و خدمات مرضی مشغول شد. (هنر - ۸۷) و (خارج از کشور - ۹۱)	
	- و اخلاق نامرضی و عادات نامحمود ایشان را معتبر ندارد. (زبان - ۸۸)	
	- بد سیرت مذموم را به تکلف بر اخلاق مرضی آشنا توان کرد. (هنر - ۹۱)	
<b>۵۳</b>		<b>مستور؛ پنهان، مخفی</b>
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>	
- هر یک با کینه‌ای در سینه مسطور ترک مواصلت او کردند. (هنر - ۸۵)	- تن ز جان و جان ز تن مستور نیست. (ادبیات پیش‌دانشگاهی، درس ۱)	
- حاصل آن باشد که خیر و شر مخفی و مسطور گردد. (تجربی - ۸۵)	- دربار، اعیان را گفت: این کار مستور گزارید که من جاسوسی گرفته‌ام. (ریاضی - ۸۷)	
		توجه: مسطور: نوشته شده، به سطر درآورده مثال: وصف آن در کتب تواریخ مسطور و مذکور است.
<b>۵۴</b>		<b>اتباع؛ پیروان</b>
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>	
پس فرمود تا اطباع و حشم او از آن خطه بیرون کردند. (زبان - ۸۶)	و اتباع و حشم او از آن خطه بیرون کردند. (زبان - ۸۵)	
الحق پشت و پناه سپاه و اطباع من بود. (هنر - ۹۱)	اگر محتاج شوی به لشکر و سپاه و اتباع، همه ساخته آید. (خارج از کشور - ۹۱)	
<b>۵۵</b>		<b>صفوت؛ برگزیده و فالص از هر چیز</b>
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>	
چون آن همای هوا، هُما قدر و سما رفعت، آدم سفوت، برهان الحق، ... (ریاضی - ۹۲)	در خبر است از سرور کاینات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان ... (ادبیات فارسی ۳، درس ۱)	
<b>۵۶</b>		<b>نصاب؛ مقدار معین از هر چیز</b>
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>	
سلیمان مکتب، نصاب عدل و رأفت بر کمال مهمی که روزگار من بنده در هم زده بود ... (ریاضی - ۹۲)	وزن سبد خودش به حد نصاب نرسیده باشد. (ادبیات فارسی ۲، درس ۸)	
<b>۵۷</b>		<b>وزر؛ بارگناه، گناه</b>
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>	
ایشان بر مقتضی و موجب ریای نفس در دام کام گام نهد و وصال را حمل نماید. (ریاضی - ۹۲)	به آنچه دارم و اندک است قانم، وزر و وصال این چه به کار آید؟ (ادبیات فارسی ۳، درس ۶)	
<b>۵۸</b>		<b>ممظور؛ قدغن، ممنوع</b>
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>	
مہتران و بزرگان، قصد زیردستان و اتباع در مذهب سیادت محذور شناسند. (تجربی - ۹۲)	مهمان‌ها سخت در محذور گیر کرده و تکلیف خود را نمی‌دانند. (ادبیات فارسی ۲، درس ۵)	
<b>۵۹</b>		<b>روضه؛ باغ، گلزار (روضه‌ی رضوان: بهشت)</b>
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>	
گاه هست جمال احدیت و گاه نیست کمال صمدیت گشتند و گاه در روزه‌ی الفت از شراب قربت سرمست شدند. (هنر - ۹۲)	نادره کبکی به جمال تمام / شاهد آن روضه‌ی فیروزه فام (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۵)	
<b>۶۰</b>		<b>ملاوت؛ شیرینی</b>
<b>کاربرد املائی درست</b>	<b>کاربرد املائی درست</b>	
گاه از هلاوت حی رحمان سرمست، گاه از منت رحیم پست. (هنر - ۹۲)	فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر / سخن نو آر که نو را حلاوتی است دگر (ادبیات فارسی ۳، درس ۱۳)	